بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمنِ الرَّحيم‏ **شماره 1254**

**حكمت خلقت آدم و عالم**

الحمد لله ربّ العالمین و صلّي الله علی سیّدنا و نبیّنا و حبیب الهنا ابی القاسم محمّد صلّی الله علیه واله

الطاهرین و لعنه علی اعدائهم اجمعین

**مسئله شرعي درباب مبداء وصيّت به ثلث**

کسی كه وصیّت به ثلث می کند که ثلث مالش را در مصارف معیّنه ای صرف کنند ، این نسبت ثلث در زمان وفات ، مورد نظر است یعنی آن روزی که از دنیا می رود آن روز باید حساب بشود که ثلث مال چقدراست ؟ نه روز وصیّت ، چون ممکن است روزی که وصیّت می کند این خانه ثلث باشد برای اینکه همه ی اموالش مثلاً 300 تومان بوده و آن روز هم این خانه قیمتش 100 تومان بوده ، این همان روز ثلث مالش بوده ولی این شخص 20 سال بعد از وصیّت مرده ، این خانه حالا قیمتش بالا آمده مثلا ً شده 10 میلیون . در حال حاضر همه ی اموالش را که حساب کنند 20 میلیون مي شود. این خانه الآن نصف مال هست ، آن روزی که وصیّت می کرد خانه ، ثلث مال بود و حالا روز وفاتش خانه ، نصف مال اوست آیا به کدام روز باید حساب بشود ؟ روز وصیّت اگر حساب کنیم تمام این خانه ، ثلث است باید به مصرف ثلث برسد و اگر روز وفات را حساب کنیم نه این خانه ثلث مال نیست نصف مال است و بیش از ثلث است و به اجازه ی ورّاث محتاج است ، اگر روز وصیّت حساب بشود تمام خانه ثلث است و نیازی به اجازه ی ورّاث نیست 0 حال کدام روز منظور است ؟ روز وفات ، مورد نظر است، روز وصیّت منظور نیست 0

و گاهی هم برعکس می شود مثلاً روزی که وصیّت می کرده که مثلاّ این خانه برای ثلث من باشد

آن روز این خانه ، نصف مالش بوده مجموع مالش مثلاً 200 تومان بوده این خانه هم 100 تومان نصف مال بوده ولی بعداً اموالش زیاد شده( 20 سال بعد که از دنیا رفته این خانه شده ثلث مال) باز همان روز وفات منظور است ، یعنی آن روزی که وصیّت می کرد خانه ، ثلث نبود و اگر همان روز می مرد به اجازه ی وارث محتاج بود چون زائد بر ثلث بود ؛ حالا که 20 سال بعد از وصیّت مرده است روز وفاتش این خانه ، ثلث مالش شده ، دیگر نیازی به اجازه ی وارث نیست ، پس مسئله ی نسبت گیری که می کنیم شخص وصیّت کننده آنی که وصیّت می کند ، اگر آن ، ثلث مال بود نیازی به اجازه ی وارث نیست و اگر زائد بر ثلث بود نیاز به اجازه وارث است به هر حال نسبت گیری روز وفات ، منظور است ، روز وصیّت منظور نیست .

أَعُوذُ بِاللَّهِ‏ مِنَ‏ الشَّيْطَانِ‏ الرَّجِيمِ‏ :[وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبين‏] (انبیاء16) ما آسمان و زمین و آنچه را در میان آنها است به بازی ( و بی هدف ) نیافریدیم 0

**هدف دار بودن عالم هستی**

در آیات گذشته سخن از انسانهایی به میان آمده بود که مقهور شهوات نفس خود بودند و به قدری در تمایلات نفسانی خود غرق شده بودند که به فرموده ی مولی المتّقین علیه السّلام :[ فَمَا خُلِقْتُ لِيَشْغَلَنِي أَكْلُ الطَّيِّبَاتِ كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عَلَفُهَا] (بحارج40ص341) مرا نیافریده اند که خوردن طعامهای نیکو (از نیکبختی جاوید ) بازم بدارد مانند چهارپای بسته شده که اندیشه اش علف آن است 0

مانند چهار پای به آخور بسته ای که غیر از اشباع شکم از علف هیچ همّی ندارد ، افرادی هستند که چنین اند در واقع آنها را انسان نمی توان گفت. حیوان های دو پایی هستند انسان نما ، که تمام همّشان اشباع شهوات نفسانی است ، به قدری سر به گنداب شهوات نفسانی فرو برده اند که اصلاً مجال ندارند تفکّر کنند ، واقعاً چشم خود را بچرخانند در این جمال و جلالی که عالم هستی را گرفته ، فکر کنند ، بیندیشند ، که راستی این زمین و آسمان یعنی چه ؟ این رخشندگان عالم بالا اینها چه می گویند ؟ طلوع و غروب ماه و خورشید چه معنایی دارد ؟ و این کاروان معظم هستی از کجا شروع به حرکت کرده به کجا می رود ؟ درکجا بار خود را خواهد انداخت ؟ قافله سالار این کاروان کیست ؟ و من انسان کی هستم ؟ از کجا آمده ام ؟ آورنده ام چه کسی بوده ؟ برای چه آمده ام ؟ به کجا می روم ؟ اصلاً مجال این تفکّر را ندارند، سرگرم عیش و نوش و خوردن وخوابیدن خود هستند ، اینگونه افراد ، آفرینش آدم را بی هدف می دانند ، و معتقدند هر چه در این عالم هست خدمتگزار من و شکم و دامان من است همین 0اینها عالم را پوچ و بی هدف می دانند ، ولذا باید گفت : ای عار وننگ برآن موجود دو پایی که اسمش انسان باشد و بیش از یک چهار پا از این هیاهو و غوغای عالم هستی چیزی درک نکند و لذا آیه ی شریفه در مقام تخطئه ی این طرز تفکّر است که خیال نکنید که این عالم همینطور برای خوردن و خوابیدن شما آمده و هیچ هدفی در کار نیست ، مسئله این نیست0

**حرف سفیهانه ی مادّی مسلکان**

[وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبين‏] (انبیاء16) ما که بازیگر نیستیم این همه نظامات مُتقن عالم را خلق کرده باشیم فقط برای اینکه شما بخورید و بخوابید، اینکه بازی است 0 البتّه این بحث بعد از پذیرش این مطلب است که عالم ، مبدأ حکیم دارد و این که مادّی مسلک نباشیم ، مادّی مسلک اعتقادش این است که این عالم از مادّه ی کور و کر و از طبیعت مرده و فاقد عقل و شعور بوجود آمده است ، حرفی که از این سفیهانه تر در عالم حرف نیست ، حرفی نا معقول ، حالا اگر به همان فرد مادّی مسلک بگوییم که تو کوری ، کری و لالی و فاقد عقل و شعوری ، عکس العمل او به ما این است که می خندد و می گوید : شما منکر بدیهیّات هستی من که زنده ام ، می بینم ، می شنوم ، حرف می زنم ، من که عقل و شعور دارم چطور به من می گویی تو مرده ای ، کری ، کوری ، لالی و عقل نداری ؟ می گوید : من که عقل دارم ، حرف می زنم زنده ام می بینم ، می گوییم : بسیار خوب ، این حرف بدیهیّ البطلان است ، از این حرف بدیهیّ البطلان تر اینکه تو بگویی مَنِ زنده را موجودی مرده آفریده ، مرده ای به من حیات داده ، کوری به من چشم داده ، کری به من گوش داده ، لالی به من زبان داده ، بی عقلی به من عقل داده ، آیا حرفی از این سفیهانه تر نیست ؟ اینکه به تو می گو یند : تو کوری، کری خنده ات می گیرد ، چرا به خود نمی خندی که می گویی : من شنوا و بینا را مادّه ی کور و کر ساخته ، این معقول است که موجود مرده ای ، زنده بسازد ، موجود کوری گوش بسازد، شنوایی بسازد، بینایی بسازد، لال ، گویایی بسازد ، دیوانه ، عقل بسازد ، این معقول است ؟ چطور اگر به خود تو بگوییم : کوری و کری ، لالی می خندی می گویی این بدیهیّ البطلان است ، می گویم : این حرف تو از این حرف هم بطلانش بدیهی تراست که مرده ای زنده بیافریند ، کوری چشم بیافریند ، کری گوش بیافریند ، خوب تو که گوش داری چشم داری عقل داری پس حتما کسی که تو را ساخته است عقل دارد ، عاقلی به تو عقل داده ، بینایی به تو بینایی داده شنوایی به تو شنوایی داده ، زنده ای به تو حیات داده است0

**آفریدگار این عالم بازیگر نیست**

[أَ فِي اللَّهِ شَكٌّ فاطِرِ السَّماواتِ وَ الْأَرْض‏](ابراهیم 10) آیا در خدایی که آسمانها و زمین را آفریده شک و تردید است ؟

این مطلب بدیهی است که سازنده ی این عالم زنده بینا و شنوا، سمیع ، بصیر و حیّ و مرید و مدرک است 0 این حرف روشنی است ، حالا ما پس از اینکه قائل شدیم که عالم ، مبدأ علیم و حکیم دارد حالا این مبدأ علیم و حکیم مُحال است در این آفرینش ، هدف نداشته باشد 0 حکیم باشد و کار لغو انجام بدهد حکیم ، کار لغو انجام نمی دهد 0 اگر ما که بیش از 40 سال سن داریم بیاییم اتاقی درست کنیم ، بعد آن را خراب کنیم ، همه به ما می خندند و می گویند : مگر شما دیوانه اید ؟ آدم عاقل که چنین کاری نمی کند ، بسازد و ویران کند 0 کسی اینقدر زحمت بکشد ، بنّا و عمله و مصالح بیاورد دو ماه ، بلکه یک سال کار کند و بعد که تمام شد آن را ویران کند 0 چنین کسی از عقل بهره ای ندارد ، حال اگر بگوییم : که این عالَم را ساخته اند و هدفی در کار نیست و این منظومه ها و کرات محیّر العقول می چرخند تا انسانی بوجود بیاید که فقط ، بخورد و بخوابد و با رقیبش بجنگد و شکم پاره کند و بعد هم همه بمیرند و بپوسند این یک کار لغو است ، لغوتر از آن اینکه اگر انسانی مصالح بریزد ساختمانی مجهز بسازد بعد ویرانش کند او بازیگراست ، و بازیگر خیلی نادانی هم هست 0

حالا خدا فرمود : من این گونه نیستم

[وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبين‏] (انبیاء16) من که این نظامات عجیب عالم را آفریده ام بازیگر که نیستم ، بسازم بعد ویران کنم جمعی را بیافرینم و بعد هم مردم دور هم جمع بشوند و بخورند و بخوابند و همدیگر را بزنند و بکوبند و بعد هم همه از بین بروند ، لاشه ها بپوسد و از بین برود ، یعنی چه ؟ من بازیگر نیستم [وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبين‏] (انبیاء16) نه لعب دارم نه لهو دارم ، لعب یعنی بی هدف 0 کار بی هدف ، مثل بچّه ها که جمع می شوند بازی می کنند ، هدفی ندارند 0 فقط بازی می کنند ، و ، لهو آن است که هدفی وجود دارد ، ولی هدف عقلایی نیست ، هدف غیر عقلایی است ، یعنی نتیجه هایی می گیرند که آن هدف اصلی را از بین می برد ، این لهو است 0 مثل جوانی که به یک مرکز علمی رفته تا درس بخواند و دانشمندی بشود و بعد که برگشت زندگی مرفّهی داشته باشد . امّا او بجای اینکه درس بخواند مشغول عیّاشی شده ، یعنی یک هدف نامعقول در نظر گرفته ، هدف درس خواندن بوده امّا مشغول عیّاشی شده به این لهو می گویند0

خدا فرمود : من نه لاعبم نه لاهیم 0 نه لعب دارم [وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبين‏] (انبیاء16) ضمن اینکه لهو هم نمی کنم خود را سرگرم نمی کنم این که غرض من این باشد که عالم را خلق کنم تا سرگرم بشوم ، مثل کسی که کاری انجام می دهد که سرگرم بشود نه من اینگونه نیستم 0

**سرگرمی متناسب با موقعیّت و مقام الوهیّت**

[لَوْ أَرَدْنا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْواً لاَتَّخَذْناهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فاعِلين] (انبیاء17) ( با فرض مثال ) اگر می خواستم سرگرمی انتخاب کنم ، چیزی متناسب خود انتخاب می کردم ، اگر اهل این کار بودم 0‏

(لو) به اصطلاح اهل ادب برای امتناع است ، مُحال است من برای خود سرگرمی درست کنم !! بر فرض مُحال اگر بنا بود سرگرمی درست کنم از عالم خودم درست می کردم ، از مجرّداتی که باقی و ازلی و ابدی مثل خودم باشد ، نه اینکه از زمین و جماد و نبات برای خود سرگرمی درست کنم ، هر کسی سرگرمیش باید مناسب حال خودش باشد سرگرمی بچّه با عروسک است ، کسی که عالِم باشد کتاب و کتابخانه را سرگرمیش قرار می دهد ، تاجر، تجارت خانه اش ، کشاورز مزرعه اش او را سرگرم می کند ، اگر بنا بود من هم بر فرض مُحال سرگرمی برای خود درست کنم از عالَم خود درست می کردم [لَوْ أَرَدْنا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْواً لاَتَّخَذْناهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فاعِلين] (انبیاء17) از عالَم خود که عالَم تجرّد و عالَم بقاء است عالَم ازلیّت و ابدیّت ، از آن درست می کردم ، نه اینکه حالا به قول مسیحیان ، مریم همسر خدا و عیسی هم فرزند او باشد ،که سرگرم بشود ، حالا چرا از انسان ها سرگرمی درست کنم که [كانا يَأْكُلانِ الطَّعام‏] (مائده 75) (مرم و عیسی ) هردو غذا می خوردند ( با این حال چگونه

ادّعای الوهیّت مسیح و پرستش مریم را دارید ؟ )

آنها غذا می خورند ، کسی که غذا می خورد دفع هم دارد ، آنی که به شکم می ریزد از شکم هم باید بیرون بریزد ، آیا این مناسب با من است ؟!! که کسی را برای خود سرگرمی درست کنم که مناسب با عالَم خودم نباشد ، مُحال است من سرگرمی داشته باشم 0 بر فرض هم که باشد از عالَم خودم انتخاب می کنم [لَوْ أَرَدْنا أَنْ نَتَّخِذَ لَهْواً لاَتَّخَذْناهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فاعِلين] (انبیاء17)اگر بنا بود چنین کاری بکنم از عالَم مناسب با خود ، اتخاذ لهو می کردم نه از عالَم مادون خود که زمین و جماد و نبات و حیوان وانسان و اینها باشد 0

**حقّ نابود کننده ی باطل**

[بلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْباطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذا هُوَ زاهِقٌ وَ لَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُون‏](انبیاء18) بلکه ما ، حقّ را بر باطل می کوبیم و آن را هلاک می سازد ، و این گونه ، باطل محو و نابود می شود و وای بر شما از وصفی که می کنید !0

نه ، سنّت من این است که باطل را با حقّ نابود می کنم ، حقّ احتمالا همان ادلّه و براهین عقلی و آیات و بینات الهی است و باطل همان خیالات و اوهام پوچ که خدا را (العیاذ بالله) لاعِب فرض کردند و عالَم را بی هدف دانستند ما با ادلّه ی عقلی و براهین آسمانی بر سر باطل می کوبیم 0[بلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْباطِلِ فَيَدْمَغُهُ ](انبیاء18) حقّ ، باطل را متلاشی می کند ، مفهوم «دَمَغ» این است که بر سر کسی بکوبند و جمجمه اش بشکند و مغزش متلاشی بشود ، این حقّ بر سر باطل می کوبد و او را ، در جو افکار و عقول ادلّه و براهین عقلی و بیّنات آسمانی نابود و متلاشی می کند ، [فَإِذا هُوَ زاهِقٌ ] ولذا باطل نابود شدنی است 0

مطلب اساسی در اینجا مسئله ی هدف است ، قرآن اثبات می کند عالَم بی هدف نیست ، خدا لاعِب و

لاهی نیست ، هدف دارد ، ولذا [أَ يَحْسَبُ الْإِنْسانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدى‏] (قیامت 36) آیا انسان ، گمان می کند بی هدف رها می شود ؟

آیا انسان خیال می کند که ما او را خلق کردیم و رهایش می کنیم ؟ و دیگر کاری با او نداریم ، اعمالش به حساب نمی آید ؟

**هدف از آفرینش عالم**

[أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُون‏] (مؤمنون 115) آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده ایم ، و به سوی ما باز گردانده نمی شوید ؟ !

شما را بیهوده آفریده ایم و بازگشتی به سوی ما ندارید ؟ نه ! عالم هدف دارد حالا هدف از آفرینش عالم چیست؟ گاهی اوقات در ذهن های ناپخته این افکار غَلَیان می کند که خدا برای چه ، عالم و انسان ها را خلق کرده است ؟ آیا گمنام بود می خواست بیافریند تا آوازه و نامش در عالم منتشر شود ؟ آیا تنها بود می خواست خلق کند تا قدری از تنهایی بیرون بیاید ؟ آیا نیازی به عبادت ما داشت و ما را آفریده که او را عبادت کنیم ؟گاهی این افکار پیش می آید که خداوند برای چه این عالم و آدم را خلق کرده است ؟ منشأ این افكار از اینجاست که ما خالق را با خود از جهت فعّالیّت و تلاش مقایسه می کنیم ، چون هدف ما از کار چیست ؟ هر کسی کار که می کند هدفش از کار ، رفع نیازهاي خودِ اوست، نقيصه اي دارد مي خواهد نقصش برطرف بشود ، ما اینگونه هستیم! درس می خوانیم برای چه ؟ برای اینکه جاهليم می خواهيم عالِم بشويم ، دنبال کسب و کار می روم برای اینکه فقیرم می خواهم ثروتمند بشوم ، لشکر فراهم می کنم برای اینکه عاجزم می خواهم قدرتمند بشوم ، جهل و فقر و عجز در ذات ما وجود دارد ، اصلاً ذات ما جهل و فقر و عجز است ما ناچاریم از بیرون کاری کنیم که این جهل ذاتی ، این فقر ذاتی و اين عجز ذاتی ما برطرف بشود ، ما این گونه ايم ، در تمام تلاش ها ، هدف داریم 0 اما هدف ما رفع نیاز و رفع کمبود است ، بنابر اين خیال می کنیم خالق هم مثل ماست ، خالق هم وقتی کار می کند کمبودی دارد می خواهد برطرف کند0

**مشكل اساسي ما در شناخت خالق**

پس اشکال همینجا است ، ما توهّم می کنیم خالق در فاعلیّت مانند مخلوق است در فاعلیّت ، مخلوق که فاعلیّت دارد به منظور رفع نیاز است پس خالق هم که فاعلیّت و خالقیّت دارد و کار می کند به منظور رفع نیاز است ، این توهّم غلطی است 0

آن چیزی که باعث می شود انسان ، خوب صفات خدا را تشخیص ندهد و در حدّ خود بداند ، همین توهّم است ، یعنی او را با خود مقایسه می کند و خالق را از جهت فاعلیّت و رفع نیاز شبیه خودش قرار می دهد 0درباره ی خالق ، ما فقط تسبیح و تکبیر داریم ، باید بگوييم [ أَكْبَرُ مِنْ‏ أَنْ‏ يُوصَفَ‏.] (کافی ج1ص117) خدا بزرگتر از آن است که من او را توصیف می کنم ، اصلاً در هيچ جهت شبیه به ما نیست ، تسبیح می کنیم ، خدا منزه از این است که نقصی داشته باشد ، او ذاتاً غنيّ است، ما ذاتاً جاهل و فقیر و عاجزیم ، او ذاتاً غنیّ و عالِم و قادر است و لذا ما در باره ی خدا جز اینکه اعتقاد به وجود او داریم حرف ديگري نمی توانیم بگوييم ، ما اعتقاد به هستی او داریم ، می دانیم که خدا هست ، داراي عِلم و قدرت و حیات است ، امّا ذات او چيست نمی دانیم 0علم او ، قدرت او ، حیات او ، به چه کیفیّت و چگونه است نمی دانیم ، در اين باره حقّ بحث هم نداریم ، برای اینکه ما محدودیم و او نامحدود است 0 اصلاً ممکن نیست نامحدود در محدود بگنجد ، این مُحال است که اقیانوس بی پایان در استکاني بگنجد ، اصلاً تصوّرآن هم مُحاله است ، و لذا شناسايي ما در باره ی ذات اقدس حقّ ، به همین مقدار است كه اعتقاد به وجود او داشته باشيم 0

ما از آثارش معتقد شده ایم ، امّا خود ذات چگونه است ؟ و چیست ؟ و به چه کیفیت است ؟ این معنا از درک ما خارج است ، ما موظفیم بگویم : الله اکبر و سبحان الله و بدانیم که او از هیچ جهت شبیه به ما نیست ، ما در فاعلیّت استکمال می کنیم ، او در فاعلیّت استکمال نمی کند ، او تکمیل می کند هدف او کمال خود نیست ، او نمی خواهد با خلق عالم به کمال برسد ، او که غنیّ بالذات است ، بلکه او می خواهد با خلق کردن ، مخلوق را به کمال برساند ، او تکمیل می کند ، خلق را تکمیل می کند ، خلق را از نقص به کمال می رساند ، نه اینکه خودش به کمال برسد ، خودش که غنیّ بالذات است ، ولذا او در فاعلیّت به اصطلاح ، غایت فاعلی ندارد بلکه غایت فعلی دارد ، می خواد فعل را به کمال برساند ، این کار را ، این نطفه را ، که فعل او و خلق اوست این را حرکت می دهد ، از نقص به کمال می رساند ، به قرب کمال مطلق می رساند ، این هدف از خلقت است ، و لذا هدف از خلقت غیر هدفی است که ما داریم ، او می خواد تکمیل کند چون خودش کمبود ندارد که ، جای خالی که ندار0

**کمال انسان هدف غایی از آفرینش عالَم**

او صمد است ، صمد یعنی محتاج به خارج از خود نیست ، (تو پُر ) ، تمام مخلوقات توخالی اند ، تو خالی همیشه به کسی نیاز دارد که او را پُر کند [يا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَراءُ إِلَى اللَّهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَميد] (فاطر15)ای مردم ! شما (همگی ) نیازمند به خدایید ، تنها خداوند است که بی نیاز و ستوده است 0

خداوند هدف دارد و هدف او تکمیل مخلوقات است و لذا [وَ ما خَلَقْتُ الْجِنَّ وَ الْإِنْسَ إِلاَّ لِيَعْبُدُون‏] (ذاریات 56) من (خدا) ، جن و انس را نیافریده ام جز برای این که مرا پرستش کنند ( و ازاین راه تکامل یابند و به من نزدیک شوند ) 0

جنّ و انس باید عبادت کنند تا به کمال برسند نه اینکه من خلق کردم تا به کمال برسم 0 ضمناً عبادت شما هم ، چیزی به من اضافه نمی کند 0 چون کمبودی ندارم ، خواسته ام شما از نقص به کمال برسید ، [أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً ‏] (مؤمنون 115) اوّل آیه نشان می دهد که این خلقت ، هدف دارد آخر آیه هم می فرماید : هدف این است که به من بازگشت کنید ، یعنی شما به کمال برسید که به من نزدیک بشوید [أَ فَحَسِبْتُمْ أَنَّما خَلَقْناكُمْ عَبَثاً وَ أَنَّكُمْ إِلَيْنا لا تُرْجَعُون‏] (مؤمنون 115) بنابر این به طور اجمال پس ما وقتی که فهمیدیم هم به حکم عقل ، هم به حکم قرآن عالم هدف دارد ، [وَ ما خَلَقْنَا السَّماءَ وَ الْأَرْضَ وَ ما بَيْنَهُما لاعِبين‏] (انبیاء16) در نظام عالَم لَعب و لهوی در کار نیست و هدف خلقت هم کمال انسان است 0 ما را حرکت می دهند به کمال برسانند و دوران حرکت ما هم همین عمر ماست ، حالا حرکت کرده ایم تا اینجا آمده ایم نمی دانیم چه مقدار توانسته ایم بر جوهر قلبمان بیفزاییم ؟ به همین زودی هم می گذرد ، باقی مانده ی عمر هم مثل گذشته می گذرد و راستی انسان باید با جدّیّت و اهتمام شدید به خودش برسد

**قرآن حکمت عَمَلی است**

آنچه بیان شد مطلب نظری نیست ، بعضی به دین به طور حکمت نظری نگاه می کنند ، فقط می خواهند مطلب را بفهمند ، این نیست ، حکمت نظری در غیر قرآن است ، کتاب های فلاسفه حکمت نظری دارند ، قرآن حکمت عَملی است ، می خواهد از راه عمل انسان را حرکت بدهد ، والّا یک عمر کسی ، مطالعه و تحقیق کند مطالب را بفهمد تا ، به مرحله ی عمل نیاورد ، جوهر قلبش حرکت نمی کند ، تنها با فهمیدن حرکت ایجاد نخواهد شد 0 بلکه آدمی باید بفهمد و در مقام عمل بکار بیارورد ، بدون عمل هرچه بیشتر بر علمش بیفزاید همان مقدار از خدا دور می شود و حال اینکه هدف این بود که به خدا نزدیک بشود 0پس اگر واقعا ما فهمیدیم هدف خلقت نزدیک شدنمان به کمال مطلق و ذات

اقدس حقّ است ، و راهش هم همین راه عملی است که قرار داده اند ما چاره ای جز عمل نداریم 0

**فرمان دلسوزانه ی مولای متقیان علیه السلام به شیعیان خود**

و لذا سزاوار است گوش به فرمان محبّت آمیز مولایمان حضرت امیر علیه الصلوة و السّلام بدهیم که گاهی گریه می کرد و گاه فریاد می کشید و مردم گوش به حرف او نمی دادند در میان بازار بصره گریه می کرد و با صدای بلند می فرمود : [يَا عَبِيدَ الدُّنْيَا وَ عُمَّالَ‏ أَهْلِهَا](بحارج74ص422 )ای دنیا پرستان ! ای مزدوران دنیا پرست ! روز که در بازار مشغول سوداگری های خود هستید ، و با تبلیغات فریبنده ی خود ، جنس خود را مرغوب نشان می دهید و جنس مردم را پست و بی ارزش ، شب هم به خانه رفته در رختخواب ها می خوابید ، روز خسته ی کار و شب هم [جِيفَةٌ بِاللَّيْلِ‏ بَطَّالٌ بِالنَّهَارِ.](بحارج73ص180) نکند آدمی مردار شب باشد و باطل کار روز 0 شما که اینگونه عمل می کنید [فَمَتَى تُجَهِّزُونَ الزَّادَ وَ تُفَكِّرُونَ فِي الْمَعَاد](بحارج74ص422) پس کی آماده ی تهیه ی زاد و توشه ی آخرت می شوید و در باره ی معاد فکر می کنید ؟

پس کی می خواهید بار سفر ببندید ؟ زمان رفتن نزدیک شده است ، کی می خواهید بار سفر ببندید ؟ [تَجَهَّزُوا رَحِمَكُمُ‏ اللَّهُ‏ ](بحار ج68ص263)ای مردم ، آماده (سفر آخرت ) شوید ، خدا شما را بیامرزد0

خدا شما را بیامرزد بار سفرببندید [فَقَدْ نُودِيَ فِيكُمْ بِالرَّحِيلِ ] (بحار ج68ص263) به تحقیق در بین شما ، ندای کوچ کردن داده اند 0 بانگ رحیل سر داده شد آماده ی حرکت باشید ،[عِبَادَ اللَّهِ الْآنَ‏ فَاعْمَلُوا] (بحارج70ص134) ای بندگان خدا ،الآن عمل کنید 0 ای بندگان خدا همین الان دست بکار بشوید خود را برای آینده مجهز کنید و تجهیز خود را به تأخیر نیفکنید [عِبَادَ اللَّهِ الْآنَ‏ فَاعْمَلُوا وَ الْأَلْسُنُ مُطْلَقَة] (بحارج70ص134) الآن عمل کنید درحالی که زبانها باز است 0

فعلا که زبان ها باز است و کار می کند ، بدن ، سالم و خم و راست می شود ، می نشینید ، برمی خیزید ، مجال وسیع است ولی همیشه چنین نیست ، الآن در بیمارستان ها کسانی هستند که تمام بدنشان را گچ گرفته اند قادر برحرکت نیستند ، ما سالمیم ، آنها آرزو می کنند که ای کاش یک شب یا یک روز بیرون بیایند و کاری انجام بدهند ، این سلامت بدن همیشه نیست و این خون در رگهای انسان همیشه در جریان نیست ، روزی خواهد آمد که زبان از کار می افتد 0 بدن دیگر قادر بر حرکت نیست ، مَلک الموت علیه السّلام آماده ی قبض روح است ، حالا هر چه به او بگوییم : یک روز یا یک ساعت و بلکه یک نفس مهلت بده ، آن مأمور الهی شنوای حرف ما نیست 0 سال ها ، ماه ها، هفته ها ، روز ها ، شبها و ساعتها گذشت ، تو کاری نکردی حالا با یک دقیقه و یک نَفَس چه کاری می خواهی انجام بدهی ؟ نه دیگر سهم تو از هوا هم تمام شد ، دیگر حقّ تنفّس هم نداری ، سهمت از آب های عالم از نان های عالم تمام شد 0 لذا فریاد دلسوزانه ی مولای ما این است ، [عِبَادَ اللَّهِ الْآنَ‏ فَاعْمَلُوا] (بحارج70ص134) همین الان دست بکار بشوید ، [ وَ الْأَلْسُنُ مُطْلَقَة ] (بحارج70ص134) زبان ها رهاست ، آزاد در دهان می چرخد ، [ وَ الْأَبْدَانُ صَحِيحَةٌ ] بدنتان فعلاً سالم است ، [ وَ الْأَعْضَاءُ لَدْنَةٌ ] اعضای بدنتان رام شماست ، به فرمان شما کار می کند ، برمی خیزید ، می نشینید ، همیشه اینجور نیست ، [وَ الْمُتَقَلَّبُ فَسِيحٌ وَ الْمَجَالُ عَرِيضٌ قَبْلَ إِرْهَاقِ الْفَوْتِ وَ حُلُولِ الْمَوْت‏](بحارج70ص134) میدان (عمل ) وسیع است و محل برگشتن از گناه ، باز است ، قبل از این که کارهای صابح از شما فوت شود و مرگ فرا برسد 0 قبل از اینکه مرگ گریبان شما را بگیرد وارد عمل شوید 0

**لزوم آمادگی برای ملاقات با حضرت ملک الموت**

ولذا این دعا دعای جامعی است که گفتند : [اللَّهُمَ‏ ارْزُقْنِي‏ التَّجَافِيَ‏ عَنْ دَارِ الْغُرُورِ وَ الْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ

الْخُلُودِ وَ الِاسْتِعْدَادَ لِلْمَوْتِ قَبْلَ حُلُولِ الْفَوْت‏]( اقبال الاعمال ج1ص228) این دعای جامع و هشدار دهنده ای است ، یعنی همیشه بگویید : خدایا! به من این روزی را عنایت کن که از این خانه ی فریبنده ، پهلو تهی کنم ، برای قبض روح ملک الموت ، آماده بشوم ، [الْإِنَابَةَ إِلَى دَارِ الْخُلُودِ]، گرایش به عالم آخرت داشته باشم و قبل از اینکه مرگ بیاید آمادگی کامل را داشته باشم0

حالا امشب ما دست های از بدن جدا شده ی حضرت ابوالفضل علیه السّلام را که باب الحوائج است به دَرِ خانه ی پروردگار به شفاعت می بریم ، ما حوائج زیادی داریم ، حوائج مادّی ، معنوی ، مخصوصاً حوائج معنوی ، دنیا بالاخره می گذرد حالا کم یا زیاد ، فقر یا ثروت ، اینها تمام می شود ، این چیز مهمّی نیست ، آن حالت معنوی خیلی مهمّ است ، یعنی نکند دنیا تمام بشود و هنوز آن معرفتی که باید تحصیل کرده باشم نسبت به خدا و اولیاء خدا، بدست نیاورده باشم ، نکند هنوز چشم علی بین علیه السّلام در من پیدا نشده باشد ، چشم حسین بین علیه السّلام در ما پیدا نشده باشد ، ما می خواهیم با آنها زندگی کنیم ، مرتّب می گوییم : خدایا! دست ما را از دامان آنها کوتاه نکن ، در دنیا ، در برزخ ، در محشر ما را از امام حسین جدا نکن ، این جدا نشدن لیاقت می خواهد ، استعداد و آمادگی می خواهد .همینطور که در دارالسّلام انسان بیمار را راه نمی دهند و جای پاکان است ، آلوده ها را راه نمی دهند و لذا لازم است ما این حاجت معنوی داشته باشیم ، ابوالفضل علیه السّلام باب الحوائج است ، به برکت این دستها امیدواریم خداوند گره از مشکلات ما بگشاید و حوائج مادّی و معنوی ما را تأمین بفرماید 0

حضرت ابوالفضل علیه السلام روز عاشورا خدمت برادر بزرگوارش آمد و عرض کرد : [قَدْ ضَاقَ‏ صَدْرِي‏ وَ سَئِمْتُ مِنَ الْحَيَاةِ وَ أُرِيدُ أَنْ أَطْلُبَ ثَأْرِي](بحارج45ص41) آن حضرت همیشه به امام حسین علیه السّلام می گفت : مولای من ، سیّد من ، سرور من ، آقای من ، دیگر سینه ام تنگ شده ، از زندگی خسته شده ام ، یعنی مرد است و نمی تواند ببیند بچه های برادرش فریاد العطشان بچّه های برادرش به آسمان بلند است ، عمو اسمش سقا باشد ، آب در اختیار او ولی نتواند بچّه ها را سیراب کند ، او نمی تواند تحمّل کند ، ببیند خواهرانش به همین زودی باید گَرد اسارت بر چهره ی آنها بنشیند ولذا عرض می کند : اقا دیگرخسته شدم ، [قَدْ ضَاقَ‏ صَدْرِي‏ وَ سَئِمْتُ مِنَ الْحَيَاةِ](بحارج45ص41) به من اجازه ی رفتن به میدان و جانبازی بده ولی امام حسین علیه السّلام اجازه ی جنگ به او نداد 0 فرمود : برو برای بچّه ها اگر بتوانی آب بیاور ، رفته مشک را برده کنار آب روان هم رسیده ، آن را پر از آب هم کرده امّا بین راه گرفتار شد ، لشکر بی رحم دشمن اطرافش را گرفتند ، از همه طرف هجوم آوردند ، دستها از بدن جدا شد ، آب مشک بر زمین ریخت ، مأیوس و نا امید شد ، دیگر نمی خواهد به خیمه ها برگردد ، عمود آهنین بر فرق مبارکش نواختند ، صدا زد یا اخاه ادرک اخاه 0

پروردگارا به احترام دستان از بدن جدا شده ی حضرت ابوالفضل علیه السّلام دستان امیدوار ما را از خزانه رحمتت نا امید بر مگردان

* جوانان ما را از آفات زمان حفظ کن
* بر ایمان و یقین ما بیفزای
* فرج مولای ما مهدی آل محمّد علیه السّلام را نزدیک بگردان
* ما را از جمله یاران ثابت قدم آن حضرت محسوب بفرمای آمین یا رب العالمین